

Restorative Justice Approach in the Criminal Response to Domestic Violence Against Children and Adolescents

1. Amin Amirian Farsani*: Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities Sciences, University of Gonabad, Gonabad, Iran. Email: amirian_farsani@gonabad.ac.ir (Corresponding Author)

3. Amirshayan Hashemian: Master's Student, Department of Criminal Law and Criminology, Shahid Ashrafi Isfahani University, Isfahan, Iran

ABSTRACT

Domestic violence against children is one of the fundamental challenges faced by criminal justice and child-protection systems. Its consequences are not limited to physical or psychological harm; rather, such violence also disrupts the cycle of trust, safety, and the child's social development. Purely punitive responses, although necessary for containing violent behavior, cannot by themselves ensure the restoration of damaged relationships or the revival of the family's educational and nurturing functions. Using a documentary–analytical method, this article examines the capacities of the restorative justice approach alongside the criminal response for addressing domestic violence against children more effectively. The findings indicate that linking criminal mechanisms (such as judicial prosecution and deterrent measures) with restorative mechanisms (including supportive dialogue, parental rehabilitation programs, specialized mediation, and non-financial forms of reparation) can, while maintaining the firmness of the justice system's response, create opportunities for repairing harm, strengthening the child's lifeworld, and reconstructing the family's behavioral patterns. Ultimately, the article concludes that an integrated punitive–restorative model, grounded in support-oriented interventions and rehabilitation, constitutes a more effective approach for reducing domestic violence and promoting children's social development.

Keywords: *restorative justice, domestic violence, protective measures, criminal response, children and adolescents*

How to cite: Amirian Farsani, A., & Hashemian, A. (2027). Restorative Justice Approach in the Criminal Response to Domestic Violence Against Children and Adolescents. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(3), 1-19.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 July 2025

Revise Date: 24 November 2025

Accept Date: 02 December 2025

Initial Publish Date: 04 December 2025

Final Publish Date: 23 September 2027



رویکرد عدالت ترمیمی در پاسخ کیفری به خشونت خانگی علیه اطفال و نوجوانان

۱. امین امیریان فارسانی*: استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، مجتمع آموزش عالی گناباد، گناباد، ایران. پست الکترونیک:

amirian_farsani@gonabad.ac.ir (نویسنده مسئول)

۳. امیرشایان هاشمیان: دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی، اصفهان، ایران

چکیده

خشونت خانگی علیه کودکان یکی از چالش‌های اساسی نظام‌های کیفری و حمایتی است؛ چالشی که پیامدهای آن تنها به صدمه جسمی یا روانی محدود نمی‌شود، بلکه بر چرخه اعتماد، امنیت و رشد اجتماعی کودک نیز تأثیر می‌گذارد. پاسخ‌های صرفاً کیفری، اگرچه برای مهار رفتارهای خشونت‌آمیز ضروری‌اند، اما به تنهایی نمی‌توانند بازسازی روابط آسیب‌دیده و احیای کارکردهای تربیتی خانواده را تضمین کنند. این مقاله با بهره‌گیری از روش اسنادی - تحلیلی، به بررسی ظرفیت‌های رویکرد عدالت ترمیمی در کنار پاسخ کیفری برای مواجهه مؤثرتر با خشونت خانگی علیه کودکان می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که پیوند دادن سازوکارهای کیفری (مانند تعقیب قضایی و ابزارهای بازدارنده) با سازوکارهای ترمیمی (شامل گفت‌وگوی حمایتی، برنامه‌های بازتوانی والدین، میانجی‌گری تخصصی و جبران غیرمالی) می‌تواند ضمن حفظ پاسخ قاطع نظام عدالت، امکان ترمیم آسیب، تقویت زیست‌جهان کودک و بازسازی الگوهای رفتاری خانواده را فراهم آورد. در نهایت، مقاله نتیجه می‌گیرد که الگوی تلفیقی کیفری - ترمیمی، با تکیه بر حمایت‌محوری و بازتوانی، رویکردی کارآمدتر برای کاهش خشونت خانگی و ارتقای توسعه اجتماعی کودکان است.

واژگان کلیدی: عدالت ترمیمی، خشونت خانگی، تدابیر حمایتی، پاسخ کیفری، اطفال و نوجوانان

نحوه استناددهی: امیریان فارسانی، امین، و هاشمیان، امیرشایان. (۱۴۰۶). رویکرد عدالت ترمیمی در پاسخ کیفری به خشونت خانگی علیه اطفال و نوجوانان. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۳)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۳ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۱ آذر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ آذر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۶

خشونت‌های خانگی علیه کودکان موضوعی است که امروزه در همه جوامع مورد توجه می‌باشد. بروز خشونت در محیط خانواده‌ها و توسط اعضای نزدیک کودک امری است که هرروزه در حال افزایش است. عوامل متعددی برای مورد آزار قرار دادن کودکان در خانواده‌ها وجود دارد که برخی از این عوامل مربوط به شرایط محیطی و اجتماعی، برخی دیگر مربوط به مسائل تربیتی و برخی مربوط به گذشته‌ی افراد است. انواع رفتارهای خشونت‌آمیز مانند تنبیهات جسمانی، آسیب‌های روانی و سوءاستفاده از کودکان در زمره موارد کودک‌آزاری قرار می‌گیرد. کودکان قربانی خشونت‌های خانگی با مشکلات فراوان شخصیتی و روحی در آینده مواجه خواهند بود. با توجه به اهمیت سلامت کودکان در هر جامعه‌ای برای داشتن آینده‌ای روشن نیازمند یافتن راه‌حل‌های موثر در جهت کنترل و پیش‌گیری از بروز خشونت نسبت به کودکان هستیم. این پاسخ‌ها می‌توانند به صورت پیش‌بینی در قوانین و رواج دادن فرهنگ استفاده از آنها و... صورت پذیرند. عدالت ترمیمی رویکرد نوپهوری است که نتیجه تحولات به وجود آمده در نگرش و تفکر به عدالت کیفری و اصول حاکم بر آن می‌باشد. در رویکرد ترمیمی به جای تمرکز بر مجازات بزهکار به آسیب‌های وارد شده به بزه‌دیده توجه می‌شود. حامیان عدالت ترمیمی بر این باور هستند که عدالت کیفری سنتی در مقابله با افزایش جرم و عدم تکرار آن با شکست مواجه شده‌است و نیاز به یک الگوی جدید برای مقابله با جرم احساس می‌شود. طرفداران عدالت ترمیمی اعتقاد دارند که مجازات‌های عدالت کیفری سنتی نه‌تنها بازدارنده نبوده‌است بلکه در مجازات‌هایی مانند حبس ممکن است یک بزهکار مبتدی را به یک بزهکار حرفه‌ای تبدیل نماید و این به دلیل قرار گرفتن وی در محیط نامناسب زندان‌ها می‌باشد. عدالت ترمیمی با روبه رو کردن افراد با یک‌دیگر برای برقراری صلح و سازش و جبران آسیب ناشی از جرم می‌کوشد تا به دور از مجازات‌های سنتی به بازپذیری بزهکار و در نتیجه سلامت و امنیت جامعه کمک نماید. در عدالت ترمیمی با مشارکت افراد و جامعه محلی جرم مورد بررسی قرار گرفته و پس از گفت‌وگو، درباره چگونگی جبران خسارات و مسئولیت‌پذیری بزهکار و جامعه تصمیم‌گیری می‌شود. به نظر می‌رسد در شرایطی که در خانواده خشونت علیه کودک صورت می‌پذیرد، برای نجات و از این شرایط و آگاهی دادن به والدین و اعضا در جهت برخورد صحیح با کودک و شیوه تربیتی مناسب نیاز به غیر از رسیدگی‌های کیفری سنتی خواهیم داشت. در این پژوهش به بررسی تأثیرات این الگوی کیفری بر پیش‌گیری از جرایم خشونت‌آمیز علیه کودکان در خانه می‌پردازیم.

خشونت‌های خانگی همواره موضوع قابل بحثی در تمام جوامع بوده است. با توجه به اهمیت خانواده در جوامع و نقش به‌سزایی که در شکل‌گیری شخصیت افراد ایفا می‌کند، وجود آرامش و امنیت در محیط خانه در رشد و تعالی صحیح کودک تأثیر به‌سزایی دارد. از آنجایی که کودکان سرمایه‌های مادی و معنوی هر جامعه محسوب می‌شوند خشونت علیه آنها در یک جامعه یکی از آسیب‌های عمده محسوب می‌شود و با توجه به اهمیتی که جوامع مدرن برای این موضوع قائل شده‌اند بررسی راهکارهایی برای مقابله با این خشونت‌ها ضروری می‌باشد. به نظر می‌رسد عدالت ترمیمی که امروزه مورد توجه بسیاری از جوامع قرار گرفته است، به دلیل توجه ویژه‌ای که بر آسیب‌های وارده بر بزه‌دیده و جامعه و همچنین مشارکت بزه‌دیده، بزهکار و افراد جامعه در فرایند مقابله با جرم دارد، می‌تواند پاسخ مناسبی در زمینه‌ی خشونت‌ها و آزارها علیه کودکان باشد. خشونت علیه کودکان در محیط خانه در انواع مختلف روحی، جسمی، جنسی، مالی و... قابلیت بروز دارد.

عدالت ترمیمی که بر احیای حقوق بزه‌دیده و ترمیم خسارت‌های وارده به او و همچنین اصلاح بزهکار و مشارکت آزادانه‌ی بزهکار و بزه‌دیده و جامعه از طریق گفتگو در قالب سازوکارهایی مانند میانجی‌گری، گردهمایی‌های خانوادگی و مصالحه یا محافل و حلقه‌ها تأکید دارد، در زمینه خشونت‌های خانوادگی به خصوص خشونت علیه کودکان بسیار مؤثر می‌باشد زیرا که محیط و روابط خانوادگی با سازوکارهای عدالت

ترمیمی سنخیت بیشتری دارد. افراد خانواده در صورت وقوع جرایم خانوادگی نسبت به همدیگر احساس دشمنی و کینه دارند، در چنین وضعیتی استفاده از روش‌های قضایی و کیفری می‌تواند صدمات زیادی را ایجاد کند و نه تنها به حل مشکل به صورت بنیادی نمی‌انجامد بلکه می‌تواند باعث بروز اختلافات شدیدتری شود که این موضوع خود لزوم سازوکارهای ترمیمی را روشن می‌سازد.

مفهوم و تعریف خشونت خانگی

منظور از خشونت خانگی، هرگونه آزار و اذیت فیزیکی و جسمانی، سوءرفتار یا عدم رفتار مناسب با کودک، انواع سوءاستفاده، تهدید، اجبار کودک به انجام اعمال غیر قابل قبول و مواردی از این دست می‌باشد که به واسطه‌ی والدین یا یکی از اعضای خانواده نسبت به کودک ابراز می‌گردد. با توجه به اعتمادی که بین کودک و اعضای خانواده‌اش به دلیل نسبت خونی و نزدیک و یا حتی به دلیل پیوند عاطفی‌ای که میان آن‌ها شکل می‌گیرد وجود دارد آسیب‌های وارد شده به کودک در معرض این خشونت‌ها و آزار و اذیت‌ها بسیار بیشتر از آسیب‌های وارد شده به کودکانی است که این خشونت را از جانب افراد بیرون از خانواده دریافت می‌کند. در واقع کودک از افرادی که با آن‌ها بزرگ شده‌است و از بدو تولد در کنار آن‌ها بوده‌است انتظار محبت و همراهی دارد نه انتظار آزار و خشونت.

ماده ۱۹ پیمان نامه حقوق کودک بیان می‌دارد: «خشونت هر اقدام فیزیکی، جسمانی یا روحی و روانی، بی توجهی یا رفتارهای ناشی از آن، سوءاستفاده یا سوءرفتار و از جمله سوءاستفاده‌ی جنسی است». سازمان بهداشت جهانی در ارتباط با کودک آزاری به این تعریف اشاره کرده است: «استفاده‌ی عمدی از قدرت یا نیروی فیزیکی، تهدید و یا استفاده واقعی از نیروی فیزیکی علیه کودک توسط یک فرد یا گروه که یا به صورت عملی به سلامتی، حیات، رشد و عزت نفس کودک به صورت بالفعل و یا بالقوه صدمه بزند و یا احتمال ایجاد صدمات بعدی را افزایش دهد».

تعاریف متعدد و متفاوتی از خشونت خانگی ارایه شده است که چند نمونه آن را بیان می‌کنیم:

خشونت خانگی خشونت‌ی است که در محیط (حوزه) خصوصی خانواده به وقوع می‌پیوندد و عمیقاً میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمت و ارتباط خونی یا قانونی به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

در تعریفی دیگر آمده است خشونت خانگی مراقبت سایر اعضای خانواده با به کارگیری زور و اعمال رفتارهایی است که از نظر جسمی، جنسی و روانی خشونت‌آمیز هستند.

برخی نیز گفته‌اند هرگونه آسیب جسمی یا روانی، سوءاستفاده جنسی یا بهره‌کشی و عدم رسیدگی به نیازهای اساسی افراد زیر ۱۸ سال توسط دیگر افراد و به صورتی که تصادفی نباشد، کودک‌آزاری تلقی می‌شود.

خشونت علیه کودکان شامل انواع خشونت علیه افراد زیر ۱۸ سال است که توسط والدین یا مراقبان کودک، هم‌سالان، همسران دوم و یا غریبه‌ها ایجاد می‌شود.

طبق تعریف سازمان جهانی بهداشت کودک‌آزاری عبارتست از آسیب یا تهدید جسم و روان یا سعادت و رفاه بهزیستی کودک به دست والدین یا افرادی که نسبت به او مسولیت دارند. این تعریف آسیب جسمانی، روانی، جنسی و بهره‌کشی از افراد زیر ۱۸ سال را در برمی‌گیرد. براساس گزارش سالانه گردآوری شده توسط مجموعه فعالان حقوق بشر، طی سال ۲۰۱۹ میلادی در راستای حقوق کودکان دستکم ۱۲۹۰ مورد کودک‌آزاری، ۳۱ مورد تجاوز و آزارجنسی کودکان، ۱۰ مورد قتل کودکان و همچنین ۳۱ مورد خودکشی کودکان رخ داده‌است. در کشور ما نیز براساس آمار، ۴۰ درصد از موارد خشونت خانگی مربوط به کودک‌آزاری است.

آزار و اذیت کودکان در محیط‌های گوناگونی مانند: مدرسه، خانه، محیط‌های آموزشی، محیط‌های کار و به‌طور کلی در جامعه اتفاق می‌افتد. پروفیسور پینرو در گزارش خود آورده است: «اکثر اعمال خشونت‌آمیزی که کودکان تجربه می‌کنند از سوی افرادی که بخشی از زندگی آنان را تشکیل می‌دهند، انجام می‌شود: والدین، هم‌کلاسان، آموزگاران، کارفرمایان، دوستان دختر یا پسر، همسران و افرادی که با یک کودک زندگی می‌کنند» (Pinheiro, 2006).

با وجود همه‌ی موارد گفته‌شده می‌توان گفت بیشتر آزارها و خشونت‌ها نسبت به کودکان در محیط خانواده و توسط اعضای خانواده یا سایر نزدیکان کودک رخ می‌دهد. موضوع قابل توجه در این زمینه این است که با وجود این که گاهی خبرهای تکان‌دهنده‌ای در ارتباط با آزار و اذیت کودکان به گوش می‌رسد اما محققین از کودک‌آزاری به عنوان پدیده‌ای که در بیشتر موارد مخفی و پنهان باقی می‌ماند و گزارشی در ارتباط با آن‌ها داده نمی‌شود، یاد می‌کنند. در قسمت دیگری از گزارش پینرو آمده است: «در دهه‌های اخیر شیوع و فراگیری خشونت علیه کودکان توسط اعضای خانواده یا والدین آن‌ها اعم از خشونت روانی و جسمی و بی‌توجهی تعمیدی تایید و به‌طور مستند ثبت شده است» (Pinheiro, 2006).

بنابر مطالب بیان‌شده متأسفانه واضح است که بیشترین میزان خشونت ابراز شده نسبت به کودکان در سراسر جهان در خانواده‌ها و فضای خانه اتفاق می‌افتد.

علت شناسی حاکم بر خشونت علیه اطفال و نوجوانان

بروز خشونت در خانواده‌ها نشأت گرفته از عوامل متعددی است که به بررسی این عوامل می‌پردازیم.

ناآگاهی والدین

برخلاف باور و اعتقاد بسیاری از مردم فرزندآوری و تربیت فرزند نیاز به آموزش، علم و دانایی کافی دارد. متأسفانه یکی از عوامل رایج خشونت‌ها و آزار کودکان در خانواده‌ها عدم آگاهی کافی و لازم والدین نسبت به چگونگی تربیت فرزند و شیوه‌های فرزندپروری است. شرط لازم برای والدینی خوب و موفق بودن فراگیری کسب مهارت‌ها و آموزش‌های مهم در زمینه تربیت فرزندان است. متأسفانه به دلیل عدم اطلاع رسانی صحیح و شفاف از جانب رسانه‌های گروهی، شبکه‌های مجازی و مخصوصاً رسانه‌هایی مانند صدا و سیما، خانواده‌ها درک درستی از حقوق کودکان نداشته و در بسیاری از موارد حتی ندانسته موجب آزار رساندن به کودکان خود می‌شوند.

به عنوان مثال یکی از باورهای بسیار رایج و اشتباه در بین خانواده‌ها و مردم که از قدیم‌الایام وجود داشته و کاملاً نشانه‌ی عدم آگاهی و اطلاعات نسبت به شیوه‌های صحیح فرزندپروری است، مورد تنبیه بدنی کودکان به قصد تربیت آن‌هاست. این در حالی است که آمار و تجربیات در این زمینه بیانگر این موضوع است که تنبیه بدنی کودکان نه تنها باعث تربیت صحیح در آن‌ها نشده است بلکه باعث بروز خشم و خشونت بیشتر در کودکان و آسیب‌های روحی و روانی فراوانی برای آن‌ها می‌شود. دلیل چنین اقداماتی ناآشنایی والدین با شیوه‌های عاری از خشونت و نتایج پایدار و موفقیت‌آمیز آن می‌باشد. عدم آشنایی والدین با حقوق کودکان خود و عدم اطلاع از چگونگی رعایت و انجام آن‌ها هم تأثیر به‌سزایی در بروز خشونت نسبت به فرزندان دارد. در این‌جا می‌توان به اهمیت فراوان رسانه‌های گروهی و فضای مجازی اشاره کرد. این آگاهی و آموزش مهارت‌های لازم جهت تربیت فرزندان می‌تواند توسط رسانه‌های گروهی حاصل شود. تأثیر رسانه‌ها در زندگی افراد کاملاً مشهود است و به‌نظر می‌رسد میزان زیادی از این ناآگاهی به دلیل اهمیت ندادن کافی رسانه‌ها به آگاه‌سازی مردم و آموزش آن‌ها نسبت به موضوعات و شیوه‌های صحیح فرزندپروری، ایجاد شرایط مناسب خانوادگی برای رشد و تربیت فرزندان، آگاهی نسبت به اعمال خشونت‌آمیز و پیامدهای

منفی آن، اشاره به حقوق کودکان که باید توسط والدین و اعضای خانواده آن‌ها رعایت شود و آموزش‌های دیگری از این قبیل باشد. شاید بتوان از ماده ۴۸ پیمان‌نامه حقوق کودک در همین راستا استفاده نمود، بنابر این ماده: «کشورهای عضو متعهد می‌شوند به‌طور گسترده و به طریقی مناسب و فعال، اصول و مفاد پیمان‌نامه را به نحوی یکسان به اطلاع بزرگسالان و کودکان برسانند».

همان‌گونه که ماده بیان می‌کند آگاهی بزرگسالان و کودکان نسبت به حقوق کودک و کلیه موارد آورده شده در این پیمان‌نامه به صورت یکسان دارای اهمیت فراوان است.

در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان نیز به نقش رسانه‌ها در آگاه‌سازی اشاره شده است. در بند ح ماده ۶ این قانون آمده است: «سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران در راستای رسالت خود مبنی بر اطلاع‌رسانی در مورد حقوق اطفال و نوجوانان موظف است اقدامات زیر را انجام دهد:

الف. تولید و پخش برنامه‌های منظم در حوزه اطفال برای بالابردن اطلاعات عموم مردم

ب. ایجاد نظام رده بندی سنی و محتوایی آثار مربوط به اطفال و نوجوانان

ج. همکاری با دیگر نهادهای این قانون برای تولید آثار علمی و آموزشی و فرهنگی در راستای کمک به اهداف این قانون»

مشکلات اقتصادی

فقر اقتصادی یکی از عواملی است که در خانواده‌ها ایجاد تنش فراوان می‌کند. امروزه در سراسر دنیا با پدیده فقر اقتصادی روبه رو هستیم و خانواده‌های دچار مشکلات اقتصادی به دلیل فشار زیادی که به‌خاطر شرایط مالی تحمل می‌کنند ممکن است در شرایط نابه‌سامانی قرار بگیرند. این عامل شاید بیش از هر عامل دیگری بر خشونت علیه کودکان تأثیرگذار است. زمانی که خانواده‌ای نتواند از عهده تأمین معاش خود و تأمین نیازهای کودک و دیگر اعضای خانواده خود برآید، کودکان به جای تحصیل و آموزش و انجام دیگر اعمال مورد نیاز برای رشد کودک مجبور به انجام کارهایی برای کسب درآمد می‌شوند که انجام بسیاری از این کارها نیز از توان آن‌ها خارج است و موجب صدمه جسمی و روانی فراوانی به کودک می‌شود. حتی در حالت بهتری مانند زمانی که کودک به کار هم گماشته نشود فشارهای روانی ناشی از فقر به قدری زیاد خواهد بود که احتمال رفتارهای تنش آمیز و خشونت بار در درون خانواده افزایش می‌یابد. طبیعتاً فقر، عدم رفع نیازهای اساسی کودکان و سایر اعضای خانواده را به همراه دارد و برآورده نشدن نیازهای اساسی یک خانواده در کمترین حالت خود باعث ایجاد مشکلات روحی و تأثیرات روانی فراوان بر والدین و کودک می‌شود، همین تأثیرات در شرایطی که فرد کنترل خود را از دست بدهد باعث بروز رفتارهای خشونت بار از جانب فرد می‌شود و در شرایط بدتر آن کودکان در چنین خانواده‌ای اجباراً به کارهایی گماشته می‌شوند که توانایی جسمانی انجام آن‌را ندارند و این موضوع باعث به‌وجود آمدن مشکلات فراوانی برای کودک می‌شود. در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان در بند ث ماده ۱ آمده است: «به‌کارگیری غیرقانونی طفل و نوجوان یا وادار کردن یا گماردن او به کار یا خدمتی که از لحاظ جسمی، روانی، اخلاقی یا اجتماعی با نظر به وضعیت طفل و نوجوان برای وی مضر یا خطرناک باشد بهره‌کشی اقتصادی محسوب می‌شود».

از طرفی در خانواده‌های روبه رو با فقر اقتصادی، امکان تحصیل مناسب، آسایش و رفاه مناسب، امکان آموزش‌های لازم از کودک گرفته می‌شود و در رفع ساده‌ترین نیازهای او نیز با مشکل روبه رو می‌شوند. در بند ح ماده ۳ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان می‌بینیم که قانون‌گذار بازماندن طفل و نوجوان از تحصیل را وضعیت مخاطره آمیز دانسته است با این وجود بازهم جامعه، مردم و خانواده‌ها و حتی گاهی خود کودک در چنین شرایطی به اشتباه کارکردن کودک را امری عادی و گاهی لازم می‌دانند.

در شرایطی هم فقر باعث قرارگیری خانواده‌ها در محل‌های سکونت نامناسب که دارای محیط‌های فرهنگی، اجتماعی مناسبی برای رشد کودک نیستند، می‌شود. این موضوع تأثیر مستقیم بر شکل‌گیری شخصیت کودک در آینده خواهد داشت. نهایتاً فقر باعث برهم خوردن تعاملات اعضای یک خانواده با همدیگر و با جامعه می‌شود و همین برهم خوردن تعاملات خود ایجاد تنش و خشونت می‌کند.

لزوم استفاده از عدالت ترمیمی در رسیدگی به خشونت‌های خانگی

در جهان امروز گستردگی خشونت‌ها علیه کودکان به‌ویژه در محیط خانه باعث شده‌است که این موضوع به یکی از نگرانی‌های مهم جوامع تبدیل شود. حال نکته‌ی حائز اهمیت این است که بدانیم آیا مجازات‌های سنتی مانند حبس و جزای نقدی برای پاسخ به این آزارها و آسیب‌ها مناسب تر هستند یا سازوکارهای عدالت ترمیمی به عنوان واکنشی جدید تأثیرات مثبت بیشتری دارد؟ با نگاهی به آمارهای منتشر شده از کودک‌آزاری‌ها در سال‌های اخیر ناخودآگاه ذهن به این سمت می‌رود که برای مقابله با این خشونت‌ها چه راهکارهایی باید اندیشید؟ مسئله خشونت علیه کودکان مسئله‌ای است که بی‌گمان مداخله‌ی دولت به عنوان نهادی که برای ایجاد آرامش و امنیت در جامعه ایجاد شده‌است راه، ضروری می‌نماید. بنابراین پیش‌بینی راهکارهای لازم و موثر جهت جلوگیری از این خشونت‌ها انتظار موجهی است که از دولت می‌رود. با توجه به بررسی مقایسه‌ای عدالت کیفری سنتی با فرآیند عدالت ترمیمی می‌توانیم متوجه شویم که عدالت کیفری سنتی تاکنون موفقیت چندانی در زمینه‌ی پیشگیری از این خشونت‌ها و بازدارندگی آن‌ها نداشته‌است زیرا که هرروزه تعداد خشونت‌های خانگی علیه کودکان رو به افزایش است. بنابراین نیاز به راهکارهایی که مانع افزایش این خشونت‌ها شود به شدت در جامعه احساس می‌شود. سازوکارهای عدالت ترمیمی مانند میانجی‌گری، محافل یا گردهمایی‌های خانوادگی به دلایل زیادی می‌توانند تا حدودی پاسخ مناسبی برای خشونت‌های خانگی علیه کودکان باشند و تأثیر به‌سزایی در پیشگیری از ارتکاب جرایم مربوط به حوزه‌ی خانواده داشته باشند. رویکرد ترمیمی به ضرورت مشارکت و ایجاد توازن برای تأمین نیازهای بزه‌دیده، ایجاد مسئولیت در بزه‌کاران و مشارکت جامعه محلی در فرآیند رسیدگی تأکید می‌کند. ارتکاب جرایم خانوادگی در خانواده‌ها می‌تواند منجر به بروز اختلافات خانوادگی فراوان شود، به همین علت استفاده از روش‌های قضایی در ارتباط با این جرایم صدمات جبران‌ناپذیری ایجاد می‌کند که این خود نشان‌دهنده‌ی لزوم استفاده از سازوکارهای عدالت ترمیمی است. افراد یک خانواده در صورت ارتکاب جرایم نسبت به یکدیگر احساس خشم و انتقام خواهند داشت. زمانی که اعضای یک خانواده مانند والدین، خواهر یا برادر کودک یا نوجوان نسبت به او دست به اقدامات خشن می‌زنند، این اقدامات علاوه بر ایجاد مشکلات فراوان در طفل باعث ایجاد احساس خشم و نفرت در وی نسبت به فرد مرتکب خشونت می‌شود. حال با به‌وجود آمدن چنین شرایطی پیگیری این خشونت‌ها و جرائم از طریق سیستم قضایی سنتی باعث بیشتر شدن اختلافات و خشونت‌ها بین افراد خانواده می‌شود. این در حالی است که در این وضعیت بیشتر از سزادهی بزه‌کار نیاز به جبران وی و پیشگیری از تکرار رفتار خشونت آمیز احساس می‌شود. در شرایطی که فرد مرتکب رفتار با مجازات‌های قضایی روبه‌رو شود احتمال این که بعد از اتمام مجازات به نحو خشن‌تری با کودک قربانی خشونت روبه‌رو شود افزایش می‌یابد. در عدالت ترمیمی به علت داوطلبانه و ارادی بودن مشارکت بزه‌کار بزه‌دیده، آن احساس اجبار و خشم و کینه‌توزی بسیار کمتر است.

در ارتباط با جرایم خشونت‌های خانگی علیه کودکان دو طرف نزاع و افراد وابسته به آن‌ها در یک جامعه‌ی محلی به صورت خودخواسته به مشارکت و گفت‌وگو بایکدیگر می‌نشینند تا به توافقی مناسب جهت حل مشکل و جبران آسیب وارده به کودک یا نوجوان و مهم‌تر از هر چیزی به وجود آوردن احساس ندامت در شخص آزارگر برسند. در این فرآیند دلجویی از کودک و جبران آسیب‌هایی که به روح و جسم او وارد

شده است به وی کمک می‌کند تا به شرایط بهتری برای ارائه‌ی زندگی برسد و تأثیر آسیبی که به او وارد شده‌است را تا حدودی کمرنگ کند تا در بزرگسالی با رد منفی این رفتار در شخصیت وی مواجه نشویم. از سوی دیگر متوجه شدن بزهکار نسبت به اشتباهی که مرتکب شده‌است و شرایط نابه سامانی که برای طفل ایجاد کرده‌است، تأثیر گفت‌وگوها و سخنان شخص میانجی، خود بزه‌دیده و دیگر افراد حاضر در آن گفت‌وگو، باعث ایجاد احساس ندامت و پشیمانی در وی و احساس مسئولیت برای جبران و دلجویی از کودک و مهم‌تر از هرچیز اندیشه‌ی تغییر رفتار و رویکرد در وی می‌شود. این عوامل کمک شایانی به حل اختلافات خانوادگی، کم شدن خشونت‌ها نسبت به کودکان و نوجوانان، کم شدت احساس خشم و نفرت در آن‌ها و اصلاح تفکرات خشن در آن‌ها می‌شود.

در حقیقت می‌بینیم که عدالت ترمیمی به جای تثبیت نمودن چرخه‌ی خشونت و انتقال آن از بزه‌دیده به بزهکار و برعکس سعی در متوقف کردن خشونت و اصلاح روابط بین طرفین دارد و همین امر در خانواده‌ها باعث تحکیم روابط در بین اعضا و نجات خانواده از شرایط نابه‌سامان و فروپاشیدگی می‌شود. عدالت ترمیمی مارا بر آن می‌دارد تا علل مبنایی خشونت و جرم را بررسی کنیم تا بتوانیم خشونت را متوقف نماییم (Mashayekh, 2018).

در جرایم خانوادگی و اعمال خشونت‌ها نسبت به کودکان در خانواده، مهم‌ترین فایده‌ی استفاده از سازوکارهای ترمیمی دسترسی شخص بزه‌دیده یا همان کودک به عدالت است. طفل بزه‌دیده در خانواده علی‌رغم تحمل آسیب‌های بزه در فرآیند عدالت کیفری گرفتار می‌شود و اگر عدالت ترمیمی به شرایط وی کمک نکند او حقوق خود را متزلزل می‌بیند و احتمال این‌که دچار بزه‌دیدگی مضاعف شود افزایش می‌یابد. استفاده از سازوکارهای عدالت ترمیمی در موارد مربوط به خانواده و رفتار احترام آمیز عدالت ترمیمی با وی این حس را در او ایجاد می‌کند که نیازهایش دیده‌شده و حقوق او به رسمیت شناخته شده‌است و مطرح شدن و گفت‌وگو درباره‌ی آن در حضور میانجی یا دیگر افراد جامعه محلی این اطمینان را به او می‌دهد که خسارت وارده به وی جبران خواهد شد و دیگر مورد بزه‌دیدگی مجدد قرار نخواهد گرفت. مطالعات و بررسی‌ها در این زمینه نشان داده‌است که به طور مثال در بزه‌ی مانند خشونت جسمی، ترس از تکرار آن دردی است که همواره با بزه‌دیده همراه است و سازوکارهای عدالت ترمیمی باید این اطمینان را در وی ایجاد کند که دیگر تکرار جرم اتفاق نمی‌افتد و به نگرانی‌ها و درد و آلام شخص بزه‌دیده توجه شود (Hosseini Nejad, 2019).

بررسی انواع رویکردهای ترمیمی

هر مشارکتی که در آن بزه‌دیده، بزهکار و هر فرد دیگر جامعه تحت تأثیر یک جرم با یکدیگر به صورت داوطلبانه و فعال همکاری داشته باشند تا با راهنمایی و کمک میانجی، مشاور یا تسهیل‌کننده به حل مشکلات برخاسته بپردازند، فرآیند ترمیمی نام دارد (Shiri, 2006a, 2009b, 2009). به‌طور کلی فرآیندهای ترمیمی طرح‌ها و اشکال متنوعی دارد اما از نظر ماهوی باهم‌دیگر یکسان هستند و هدف همه آن‌ها ترمیم است. رسیدن به نتیجه ترمیمی از خو فرآیند اهمیت بیشتری دارد. فرآیند ترمیمی که نتیجه ترمیمی از آن حاصل نشود، با شکست مواجه شده‌است.

میانجی‌گری

فرآیند میانجی‌گری از اولین برنامه‌های عدالت ترمیمی و گسترده‌ترین آنهاست. به اعتقاد بسیاری از طرفداران عدالت ترمیمی، میانجی‌گری موثرترین روشی است که برای حل اختلافات می‌توان از آن استفاده کرد و از جهات مختلفی با سایر روش‌ها متمایز است. عده‌ای معتقدند که روش میانجی‌گری از دیرباز در بین محیط‌هایی که زندگی قومی و قبیله‌ای داشتند، دیده می‌شد اما امروزه به‌دلیل پیشرفت‌های حاصل شده و

روی آوردن به زندگی شهری این روش کمتر دیده می‌شود. عده‌ای نیز معتقدند که آنچه در قدیم وجود داشته با عدالت ترمیمی به معنای امروزی بسیار متفاوت است. با این حال استفاده از این روش در نهادهای رسمی و غیررسمی می‌تواند به پیشبرد اهداف عدالت ترمیمی بسیار کمک کند (Yaghoubi Doost & Enayat, 2014).

برنامه‌های میانجی‌گری برای اولین بار در سال ۱۹۷۷ در کشور کانادا استفاده شد و به شهرهای دیگر کانادا و آمریکا منتقل شد. در این پرونده یک مامور مراقبتی از قاضی خواست تا دو جوانی که به تخریب محکوم شده بودند با بزه‌دیدگان روبه‌رو شوند و به جلب رضایت آن‌ها و جبران خسارت از آن‌ها اقدام کنند و پس از این اقدام دولت و کلیسا از این روش حمایت کرد. میانجی‌گری که ریشه در اندیشه‌ی قضاودایی و حل اختلاف از طریق قبول نوعی کدخدا منشی دارد، اهمیت و نقش غیرقابل انکار در ترسیم سیاست عدالت کیفری مشارکتی ایفا کرده است (Samavati Pirouz, 2006).

در این روش بزه‌دیده و بزه‌کار بدون هیچ‌گونه فشار از سوی دستگاه عدالت کیفری و به صورت خودخواسته و ارادی با هم‌دیگر گفت‌وگو می‌کنند و از روند ارتکاب جرم تا آسیب‌های وارده و خواسته‌های خود را بیان می‌دارند. در این میان شخصی بی‌طرف و فاقد منفعت به عنوان شخص میانجی جریان گفت‌وگو را مدیریت و هدایت می‌کند. در حقیقت میانجی در مقام قضاوت نیست و فقط به عنوان یک مقام حل اختلاف و مشاور بین طرفین است و وظیفه‌ی یک وساطت بی‌طرفانه را برعهده دارد. در فرآیند میانجی‌گری شخص بزه‌کار به صورت ارادی و بدون ترس از عواقب رسیدگی‌های کیفری سنتی از شرایط زمان ارتکاب جرم، چگونگی وقوع جرم و دلایل خود صحبت می‌کند و شخص بزه‌دیده نیز درباره‌ی احساس و آسیب‌های بعد از به‌وجود آمدن جرم سخن می‌گوید و نقش فعال در روند رسیدگی دارند. شخص بزه‌کار مسئولیت جبران خسارات را برعهده می‌گیرد و بزه‌دیده نیز نیازهای خود را برای جبران آسیب بیان می‌کند. در این بین شخص میانجی بدون حضور وکیل، دادستان و بازپرس به صحبت‌های طرفین گوش فرا می‌دهد و سعی در نزدیک کردن بزه‌کار و بزه‌دیده به هم دارد تا طرفین به کمک او راه‌حلی برای حل و فصل نزاع بیابند. این نحوه‌ی برخورد موجب می‌شود بزه‌کار به صورت ارادی مسئولیت عمل خود را بپذیرد و در جهت جبران آن تلاش کند و از ارتکاب جرم متاثر می‌گردد و به همین دلایل نیز امکان بازپذیری وی و بازگشت او به جامعه و عدم تکرار جرم تقویت می‌گردد. نقش میانجی در این بین صرفاً حل مشکل نیست بلکه وظایف اساسی او این است که طرفین را به بازگویی شرایط جرم، تشریح احساسات خود، پرسیدن سوالات از همدیگر و صحبت درباره عواقب بزه و شیوه جبران خسارت، تشویق و ترغیب کند (Kerstin, 2008). انعطاف‌پذیری زمانی میانجی‌گری یکی از امتیازات ویژه‌ی این شیوه رسیدگی است زیرا در شیوه‌های کیفری زمانی مشخص برای رسیدگی و جبران خسارت وجود دارد ولی این فرآیند می‌تواند تا زمان حصول توافق بین بزه‌کار و بزه‌دیده ادامه یابد. پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه ثابت کرده‌است که در روش میانجی‌گری میزان موفقیت در زمینه حصول و جبران خسارت ۷۰ تا ۱۰۰ درصد است این در حالی است که در روش‌های کیفری این میزان ۴۰ تا ۶۰ درصد است.

حال سوال این است که آیا رویکردهای ترمیمی پاسخ مناسب‌تری است؟

طبق مطالعات انجام شده در حوزه‌ی کنفرانس‌های خانوادگی در کانادا تحقیقی توسط پنل و برفورد انجام شد که در آن در یک دوره سه ساله اثر این کنفرانس‌ها نسبت به خانواده‌های شهری و روستایی بررسی شد. تحقیقات نشان داد که آزارها و به خصوص کودک آزاری در خانواده‌هایی که در این کنفرانس شرکت داشتند، کاهش یافت. یک سال پس از کنفرانس‌ها میزان خشونت و آزار خانگی پنجاه درصد نسبت به سال قبل آن کاهش یافت (Pinheiro, 2006).

مراحل فرآیند میانجی‌گری

۱. مرحله ارجاع پرونده: روش‌های مختلفی برای ارجاع پرونده به مرجع میانجی‌گری وجود دارد. در برخی از سیستم‌های حقوقی ارجاع از طریق مسئولین ارجاع صورت می‌پذیرد و در برخی دیگر شخص متصدی میانجی‌گری به مسئول ارجاع مراجعه می‌کند و پرونده را به این فرآیند سوق می‌دهد. این مرحله برای تشخیص این موضوع است که چه پرونده‌هایی با چه ویژگی‌هایی قابلیت ورود به این فرآیند را دارند.

۲. مرحله اقدامات پیش از میانجی‌گری: پس از احراز هویت طرفین پرونده و مشخص شدن اختلاف آن‌ها و جزئیات پرونده، شخص میانجی وظیفه دارد بررسی دقیق و کاملی از نوع اختلاف، شیوه‌ی مناسب برای گفت‌وگو و حل اختلاف به عمل آورد. در این مرحله مباحث به صورت غیرحضوری و تلفنی برگزار می‌شود. پس از انجام گفت‌وگوهای تلفنی، میانجی در صورت صلاحدید خود و رضایت طرفین جلسه حضوری را ترتیب می‌دهد.

۳. مرحله میانجی‌گری و گفت‌وگوی طرفین: در این مرحله بزه‌دیده، بزه‌کار و میانجی در یک جلسه به گفت‌وگو می‌نشینند. میانجی ابتدا مطالبی را که لازم است بیان می‌کند و بعد از آن با پرسیدن سوالاتی از طرفین از آن‌ها می‌خواهد تا شرایط و احساس خود و اتفاقات وقوع جرم را بیان کنند. پس از آن در مورد خسارت وارده و نحوه جبران آن صحبت می‌شود. توافقات نهایی ثبت گشته و به امضای طرفین نزاع و سایر اعضای حاضر می‌رسد و به هر کدام از بزه‌دیده و بزه‌کار یک نسخه آن داده می‌شود.

۴. مرحله پیگیری نتایج حاصل از میانجی‌گری: این مرحله به نوعی ضمانت اجرای میانجی‌گری است. در این مرحله میانجی باید تلاش کند توافقات بین بزه‌دیده و بزه‌کار عملی شود و یا اگر ابهامی در آن وجود دارد، آن ابهام را از طریق گفت‌وگو حل نمایند.

میانجی‌گری به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم انجام می‌گیرد. در روش مستقیم طرفین نزاع بدون واسطه و به همراه میانجی باهم دیدار و گفت‌وگو می‌کنند و در روش غیر مستقیم که گاهی به دلیل اوضاع و احوال حاکم بر پرونده و شرایط ویژه‌ی آن پیش میاد مانند موارد تجاوز به عنف، میانجی با هریک از طرفین به صورت جداگانه گفت‌وگو می‌کند و نظرات طرفین را به هم‌دیگر منتقل می‌کند و یا در بعضی موارد گفت‌وگو تلفنی یا نامه‌نگاری انجام می‌شود (Va'ez, 2016).

با وجود این که میانجی‌گری و عدالت ترمیمی هم‌پوشانی زیادی دارند اما بحث میانجی‌گری در داخل جنبش بزه‌دیده شناسی مطرح شده است و بنابراین در این فرآیند به حقوق و تمایلات بزه‌دیده اولویت داده می‌شود. اما این به معنی نادیده گرفتن بزه‌کار نیست. این در حالی است که دد ساینز فرآیندهای ترمیمی موقعیت بهتری برای طرفین به وجود می‌آید.

نشست‌های گروهی و خانوادگی

در این فرآیند رویکرد ترمیمی غیر از بزه‌دیده و بزه‌کار، دوستان و آشنایان و خانواده این دو طرف نیز در رسیدگی حضور فعال دارند. در این روش نیز شخصی به عنوان مسئول اجرای نشست وجود دارد که وظیفه‌ی هماهنگی و برنامه‌ریزی جلسات را بر عهده دارد. در نشست‌های خانوادگی نقش جامعه‌ی محلی و خانواده بزه‌کار و بزه‌دیده قوت می‌گیرد. این نشست‌ها در حال حاضر یکی از مهم‌ترین فرآیندهای ترمیمی است. در این روش علاوه بر آشنایان و خانواده‌های طرفین افرادی مانند مددکاران اجتماعی نیز می‌توانند در جلسه حضور داشته باشند. وجود خانواده و آشنایان طرفین باعث می‌شود آن‌ها از حمایت و مشاوره‌های کافی برخوردار شوند و هم‌چنین حضور خانواده باعث بازپذیری بهتر و بیشتر بزه‌کار می‌شود زیرا که اطرافیان وی در جریان شرایط کامل ارتکاب جرم و شیوه رسیدگی و شرایط بزه‌دیده و بزه‌کار قرار می‌گیرند و این امر باعث می‌شود او را با درک بیشتر و بهتری در اجتماع پذیرفته و به نوعی خود را در مسئولیت وی برای جبران خسارت سهیم بدانند.

در برخی از جرایم بزه‌دیدگان اولیه و مستقیم وجود ندارند یا اگرهم وجود دارند آسیب‌ها بیشتر متوجه بزه‌دیدگان ثانویه است. به عنوان مثال در برهم زدن امنیت یک مجله یا ایجاد آشوب و تنش در آن ممکن است بزه‌دیده اصلی وجود نداشته باشد اما برای مدت زمانی اهالی آن مجله به‌طور کلی دچار نگرانی، اضطراب و عدم امنیت هستند، در چنین شرایطی شرکت در این نشست‌های گروهی و خانوادگی معنا و مفهوم اصلی خود را می‌یابد زیرا که در این نشست‌ها مشارکت جمعی صورت می‌گیرد. نشست با خواندن یک توضیح کوتاه از واقعه و افراد تحت تأثیر آن آغاز می‌شود. شخص مسئول یا تسهیل‌گر شرایط و تبعات نرسیدن به یک راهکار و توافق واحد را برای افراد توضیح می‌دهد تا راه برای ادامه نشست هموار شود. پس از آن بزهکار موضوع را به صورت واقعی و بدون کم و کاست بیان می‌کند. بزه‌دیده نیز شرایط خود از تأثیر جرم بر وی و خدشه‌ای که به احساس و روح او وارد شده‌است را بیان می‌کند. دیگر شرکت‌کننده‌ها نیز از تأثیرات جرم بر زندگی خودشان سخن می‌گویند. بازگویی مشکلات و آسیب‌های ناشی از بزه که زندگی بزه‌دیده و دیگر افراد خانواده یا اطرافیان وی را تحت تأثیر قرار داده‌است باعث می‌شود بزهکار متوجه شرایطی که برای آن‌ها ایجاد کرده‌است بشود و احساس شرمساری و پشیمانی در وی به وجود می‌آید و هرچه بیشتر به جبران خسارات مادی و معنوی حاصل از جرم ترغیب می‌شود.

محافل یا حلقه‌ها

در فرآیند محفل در بحث عدالت ترمیمی بزهکار، بزه‌دیده، خانواده طرفین و افراد جامعه محلی در فرآیند رسیدگی به جرم مشارکت دارند. به حلقه‌ها حلقه‌های آشتی یا حلقه‌های مجازات یا التیام هم گفته می‌شود. فضای شکل‌گیری محافل و حلقه‌ها یک فضای دوستانه است و تلاش می‌شود با هم‌فکری اعضا راه‌حلی توافقی حاصل شود که در این راه حل به نیازها و دردهای بزه‌دیده و بزهکار توجه می‌شود. مباحث مطرح شده در حلقه‌ها شامل چند سوال است: چگونه این اتفاق افتاده است؟ دلایل و شرایط ارتکاب جرم چه بوده است؟ چه راه‌هایی برای جبران آسیب‌های بزه‌دیده و بازپروری بزهکار وجود دارد؟ چگونه می‌توان جلوی این اتفاق را گرفت؟

در حلقه‌ها دوستان و آشنایان و افراد متأثر از جرم و افراد جامعه محلی، کارمندان خدمات اجتماعی، وکلا و... می‌توانند حضور یابند. به همه افراد حاضر اجازه صحبت کردن داده می‌شود و پس از آن توافقی که در نهایت حاصل شده‌است به قاضی تقدیم می‌شود. دادگاه طرح و توافق پیشنهادی حلقه را پیگیری می‌کند اما ملزم به پذیرش حتمی آن نیست و گاهی می‌تواند آن‌را به همراه یک کیفر دیگر بپذیرد (Shiri, 2009). در حقیقت در این حلقه‌ها می‌توان تأثیراتی از عدالت کیفری سنتی را هم مشاهده کرد. ضمانت اجراهایی مانند جبران، پرداخت غرامت، تعلیق مراقبتی، خدمات اجتماعی و حتی حبس در این حلقه‌ها وجود دارد. آن‌چه که در این فرآیند نسبت به دیگر فرآیندهای ترمیمی متفاوت است، نقش جامعه‌ای است که بزه در آن اتفاق افتاده و افراد مرتبط با بزه هستند که جامعه حقیقی بزهکار را تشکیل می‌دهند. حلقه‌ها دارای انواع گوناگونی هستند اما فقط برخی از آن‌ها برنامه‌های ترمیمی را دنبال می‌کنند و برخی دیگر حلقه‌هایی برای تعیین مجازات هستند. در حلقه‌ها نوعی ارتباط بین بزه‌دیده، بزهکار و افراد جامعه و مقامات قضایی وجود دارد. بنابراین ارتباط این حلقه‌ها با نهادهای قضایی (قضات، وکلا، پلیس، مقامات زندان و...) به حضور هرچه بیشتر نهادهای مردمی در فرآیند عدالت کمک می‌کند.

لزوم استفاده از عدالت ترمیمی در رسیدگی به خشونت‌های خانگی

در جهان امروز گستردگی خشونت‌ها علیه کودکان به‌ویژه در محیط خانه باعث شده‌است که این موضوع به یکی از نگرانی‌های مهم جوامع تبدیل شود. حال نکته‌ای حائز اهمیت این است که بدانیم آیا مجازات‌های سنتی مانند حبس و جزای نقدی برای پاسخ به این آزارها و آسیب‌ها مناسب تر هستند یا سازوکارهای عدالت ترمیمی به عنوان واکنشی جدید تأثیرات مثبت بیشتری دارد؟ با نگاهی به آمارهای منتشر شده از

کودک‌آزاری‌ها در سال‌های اخیر ناخودآگاه ذهن به این سمت می‌رود که برای مقابله با این خشونت‌ها چه راهکارهایی باید اندیشید؟ مسئله خشونت علیه کودکان مسئله‌ای است که بی‌گمان مداخله‌ی دولت به عنوان نهادی که برای ایجاد آرامش و امنیت در جامعه ایجاد شده‌است راه ضروری می‌نماید. بنابراین پیش‌بینی راهکارهای لازم و موثر جهت جلوگیری از این خشونت‌ها انتظار موجهی است که از دولت می‌رود. با توجه به بررسی مقایسه‌ای عدالت کیفری سنتی با فرآیند عدالت ترمیمی می‌توانیم متوجه شویم که عدالت کیفری سنتی تاکنون موفقیت چندانی در زمینه‌ی پیشگیری از این خشونت‌ها و بازدارندگی آن‌ها نداشته‌است زیرا که هرروزه تعداد خشونت‌های خانگی علیه کودکان رو به افزایش است. بنابراین نیاز به راهکارهایی که مانع افزایش این خشونت‌ها شود به شدت در جامعه احساس می‌شود. سازوکارهای عدالت ترمیمی مانند میانجی‌گری، محافل یا گردهمایی‌های خانوادگی به دلایل زیادی می‌توانند تا حدودی پاسخ مناسبی برای خشونت‌های خانگی علیه کودکان باشند و تأثیر به‌سزایی در پیشگیری از ارتکاب جرایم مربوط به حوزه‌ی خانواده داشته باشند. رویکرد ترمیمی به ضرورت مشارکت و ایجاد توازن برای تأمین نیازهای بزه‌دیده، ایجاد مسئولیت در بزه‌کاران و مشارکت جامعه محلی در فرآیند رسیدگی تأکید می‌کند. ارتکاب جرایم خانوادگی در خانواده‌ها می‌تواند منجر به بروز اختلافات خانوادگی فراوان شود، به همین علت استفاده از روش‌های قضایی در ارتباط با این جرایم صدمات جبران‌ناپذیری ایجاد می‌کند که این خود نشان‌دهنده‌ی لزوم استفاده از سازوکارهای عدالت ترمیمی است. افراد یک خانواده در صورت ارتکاب جرایم نسبت به یکدیگر احساس خشم و انتقام خواهند داشت. زمانی که اعضای یک خانواده مانند والدین، خواهر یا برادر کودک یا نوجوان نسبت به او دست به اقدامات خشن می‌زنند، این اقدامات علاوه بر ایجاد مشکلات فراوان در طفل باعث ایجاد احساس خشم و نفرت در وی نسبت به فرد مرتکب خشونت می‌شود. حال با به‌وجود آمدن چنین شرایطی پیگیری این خشونت‌ها و جرائم از طریق سیستم قضایی سنتی باعث بیشتر شدن اختلافات و خشونت‌ها بین افراد خانواده می‌شود. این در حالی است که در این وضعیت بیشتر از سزادهی بزه‌کار نیاز به جبران وی و پیشگیری از تکرار رفتار خشونت آمیز احساس می‌شود. در شرایطی که فرد مرتکب رفتار با مجازات‌های قضایی روبه‌رو شود احتمال این که بعد از اتمام مجازات به نحو خشن‌تری با کودک قربانی خشونت روبه‌رو شود افزایش می‌یابد. در عدالت ترمیمی به علت داوطلبانه و ارادی بودن مشارکت بزه‌کار بزه‌دیده، آن احساس اجبار و خشم و کینه‌توزی بسیار کمتر است.

در ارتباط با جرایم خشونت‌های خانگی علیه کودکان دو طرف نزاع و افراد وابسته به آن‌ها در یک جامعه‌ی محلی به صورت خودخواسته به مشارکت و گفت‌وگو بایکدیگر می‌نشینند تا به توافقی مناسب جهت حل مشکل و جبران آسیب وارده به کودک یا نوجوان و مهم‌تر از هر چیزی به وجود آوردن احساس ندامت در شخص آزارگر برسند. در این فرآیند دلجویی از کودک و جبران آسیب‌هایی که به روح و جسم او وارد شده است به وی کمک می‌کند تا به شرایط بهتری برای ارائه‌ی زندگی برسد و تأثیر آسیبی که به او وارد شده‌است را تا حدودی کم‌رنگ کند تا در بزرگسالی با رد منفی این رفتار در شخصیت وی مواجه نشویم. از سوی دیگر متوجه شدن بزه‌کار نسبت به اشتباهی که مرتکب شده‌است و شرایط نابه‌سامانی که برای طفل ایجاد کرده‌است، تأثیر گفت‌وگوها و سخنان شخص میانجی، خود بزه‌دیده و دیگر افراد حاضر در آن گفت‌وگو، باعث ایجاد احساس ندامت و پشیمانی در وی و احساس مسئولیت برای جبران و دلجویی از کودک و مهم‌تر از هر چیز اندیشه‌ی تغییر رفتار و رویکرد در وی می‌شود. این عوامل کمک شایانی به حل اختلافات خانوادگی، کم شدن خشونت‌ها نسبت به کودکان و نوجوانان، کم شدن احساس خشم و نفرت در آن‌ها و اصلاح تفکرات خشن در آن‌ها می‌شود.

در حقیقت می‌بینیم که عدالت ترمیمی به جای تثبیت نمودن چرخه‌ی خشونت و انتقال آن از بزه‌دیده به بزه‌کار و برعکس سعی در متوقف کردن خشونت و اصلاح روابط بین طرفین دارد و همین امر در خانواده‌ها باعث تحکیم روابط در بین اعضا و نجات خانواده از شرایط نابه‌سامان

و فروپاشیدگی می‌شود. عدالت ترمیمی مارا بر آن می‌دارد تا علل مبنایی خشونت و جرم را بررسی کنیم تا بتوانیم خشونت را متوقف نماییم (Mashayekh, 2018).

در جرایم خانوادگی و اعمال خشونت‌ها نسبت به کودکان در خانواده، مهم‌ترین فایده‌ی استفاده از سازوکارهای ترمیمی دسترسی شخص بزه‌دیده یا همان کودک به عدالت است. طفل بزه‌دیده در خانواده علی‌رغم تحمل آسیب‌های بزه در فرآیند عدالت کیفری گرفتار می‌شود و اگر عدالت ترمیمی به شرایط وی کمک نکند او حقوق خود را متزلزل می‌بیند و احتمال این‌که دچار بزه‌دیدگی مضاعف شود افزایش می‌یابد. استفاده از سازوکارهای عدالت ترمیمی در موارد مربوط به خانواده و رفتار احترام آمیز عدالت ترمیمی با وی این حس را در او ایجاد می‌کند که نیازهایش دیده‌شده و حقوق او به رسمیت شناخته شده‌است و مطرح شدن و گفت‌وگو درباره‌ی آن در حضور میانجی یا دیگر افراد جامعه محلی این اطمینان را به او می‌دهد که خسارت وارده به وی جبران خواهد شد و دیگر مورد بزه‌دیدگی مجدد قرار نخواهد گرفت. مطالعات و بررسی‌ها در این زمینه نشان داده‌است که به طور مثال در بزه‌ی مانند خشونت جسمی، ترس از تکرار آن دردی است که همواره با بزه‌دیده همراه است و سازوکارهای عدالت ترمیمی باید این اطمینان را در وی ایجاد کند که دیگر تکرار جرم اتفاق نمی‌افتد و به نگرانی‌ها و درد و آلام شخص بزه‌دیده توجه شود.

موثرترین رویکرد ترمیمی در رسیدگی به خشونت‌های خانگی

همان‌گونه که بیان شد فرآیندها و سازوکارهای عدالت ترمیمی هرکدام به نحوی در پیشبرد اهداف عدالت ترمیمی موثر می‌باشد. این‌که چه فرآیندی برای رسیدگی به جرایم انتخاب شود و کدام نتیجه بهتری دارد به عواملی مانند نوع جرم ارتكابی، شرایط ارتكاب جرم و ... بستگی دارد. با توجه به بررسی‌هایی که تاکنون انجام شده‌است کاربردترین شیوه عدالت ترمیمی در جهان شیوه میانجی‌گری بوده است. طبق آمارهای موجود بیش از ۳۱۳ نهاد میانجی‌گری در آمریکا و بیش از ۸۰۰ برنامه میانجی‌گری در اروپا فعال است که از این ۸۰۰ طرح حدود ۴۰۰ طرح آن مربوط به آلمان، ۱۳۰ طرح مربوط به فرانسه، ۴۴ طرح مربوط به نروژ و ۴۳ طرح آن مربوط به انگلستان است. به نظر نگارنده فرآیند نشست‌های خانوادگی و گروهی در بین فرآیندهای ترمیمی می‌تواند شیوه موثرتری باشد زیرا مزیت‌هایی نسبت به شیوه میانجی‌گری و حلقه‌ها دارد که به آن اشاره می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد فرآیند میانجی‌گری با حضور بزه‌دیده، بزه‌کار، و شخص میانجی برگزار می‌شود و در فرآیند حلقه‌ها نیز تأثیر دستگاه قضا زیاد است اما در نشست‌های خانوادگی و گروهی امکان حضور معلمان کودک، همسایه‌ها و دوستان و آشنایان وجود دارد و به همین دلیل هم اطلاع دقیق‌تری از رفتار ارتكابی در دست خواهیم داشت. با وجود این افراد و گفت‌وگو با آن‌ها احتمال رسیدن به یک توافق و راه حل مناسب برای جبران خشونت‌های اعمالی نسبت به کودک و از طرف دیگر متاثر شدن شخص آزارگر تقویت می‌یابد. مزیت دیگر این روش حضور خانواده‌های طرفین است که بزه‌کار و بزه‌دیده در فرآیند رسیدگی به جرم خود را تنها حس نمی‌کنند و از حمایت خانواده‌ها و مشاوره‌های آن‌ها بهره‌مند می‌گردند و این موضوع کمک شایانی به پذیرش شرایط توسط بزه‌دیده و درمان وی و از طرف دیگر به بازپذیری بزه‌کار در جامعه می‌کند لذا بزه‌کار و بزه‌دیده در این روش از جامعه و خانواده طرد نمی‌شوند و حضور خانواده‌ها در جلسات باعث درک بهتر آن‌ها از شرایط طرفین و چرایی ارتكاب جرم می‌شود و آن‌ها نیز بهتر می‌توانند به طرفین کمک کنند. وجود خانواده‌ها در جلسات به معنای دلگرمی دو طرف نزاع و پذیرش مسئولیت می‌باشد. بنابراین در این نشست‌ها امکان بازپروری بزه‌کار و عدم تکرار جرم او در آینده نسبت به فرآیندهای دیگر بیشتر می‌باشد. همان‌طور که قبلاً نیز گفته‌شد در برخی جرایم بزه‌دیده مستقیم وجود ندارد یا اگر هم وجود دارد بزه‌دیده ثانویه آسیب بیشتری دیده‌است. در چنین جرایم و مواردی روش‌های میانجی‌گری تا حدودی معنا و مفهوم

خود را از دست می‌دهد و از طریق این جلسات گروهی و نشست‌هاست که می‌توان به این جرایم رسیدگی کرد زیرا در این حالت بزهکاران ترجیح می‌دهند در فرآیند رسیدگی به دلیل عدم آسیب مستقیم، شرکت نکنند این در حالی است که در نشست‌های گروهی تمایل بیشتری به مشارکت نشان می‌دهند. مزیت دیگر این روش این است که در این نشست‌ها اشخاصی که آگاهی لازم در زمینه تبعات خشونت‌ها را دارند مانند مددکاران اجتماعی یا معلمان شرکت دارند و گفت‌وگو با آن‌ها به عنوان شخصی آگاه می‌تواند شخص آزارگر و خانواده‌های آزارگر را متوجه شیوه انتخابی اشتباه خود کند و از تکرار و ادامه این شرایط پیشگیری کند. به نظر می‌رسد حتی در نشست‌های خانوادگی شناختی که از شخص بزهکار و بزه‌دیده وجود دارد به افراد حاضر کمک می‌کند تا راه‌های بهتری برای حل مشکل پیدا کرده و به توافق برسند.

به طور کلی به نظر می‌رسد این روش کاربرد گسترده‌تری نسبت به دیگر روش‌های ترمیمی دارد زیرا که در این گونه نشست‌ها، مردم مشارکت بیشتری داشته و فرآیند، ماهیتی مردمی دارد و خارج از فضای رسمی نظام کیفری است. به نظر می‌رسد در مواردی که خشونت علیه کودک در فضای خانواده اتفاق می‌افتد بهترین روش برای حل آن این است که به چنین نشست‌هایی رو آورده شود زیرا به دلیل فضای دوستانه‌تری که این روش دارد، گفت‌وگوهایی که توسط اعضای خانواده و آشنایان صورت می‌پذیرد باعث می‌شود شخص آزارگر متوجه رفتار خود شود زیرا که این سخنان را از زبان آشنایان و مردم عادی می‌شنود و هیچ‌گونه الزام و اجباری هم برای او برای شرکت کردن در این جلسات وجود ندارد. ارادی بودن این جلسات و گفت‌وگوهای موثر در آن می‌تواند به تحکیم روابط خانوادگی، بازپذیری شخص آزارگر و پشیمانی او، دلجویی از بزه‌دیده و جبران آسیب‌های او و در مورد مهم‌تر عدم تکرار خشونت کمک بسیاری کند. از نظر نگارنده بهترین شیوه برای رسیدن به نتیجه ترمیمی در ارتباط با خشونت‌های خانگی، نشست‌های گروهی یا خانوادگی می‌باشد.

نقش اورژانس اجتماعی در کاهش خشونت خانگی

اورژانس اجتماعی (۱۲۳) به عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای مداخله فوری در آسیب‌های خانوادگی، نقشی اساسی در کاهش خشونت خانگی ایفا می‌کند. این نهاد با فراهم کردن امکان دسترسی آسان و بی‌واسطه شهروندان به خدمات حمایتی، زمینه مداخله زودهنگام در موارد کودک‌آزاری، همسرآزاری و سایر اشکال خشونت را فراهم می‌سازد. حضور سریع تیم‌های فوریت‌های اجتماعی در محل وقوع بحران، علاوه بر جلوگیری از ادامه خشونت، موجب کاهش شدت پیامدهای روانی و جسمانی برای قربانیان می‌شود و فرصت لازم برای انتقال به مراکز امن، حمایت روانی اولیه و ارزیابی تخصصی وضعیت را فراهم می‌کند. اورژانس اجتماعی با مستندسازی دقیق وقایع و ارجاع پرونده‌ها به دستگاه قضایی، به ارتقای کارآمدی پاسخ کیفری نیز کمک می‌کند و از این طریق، چرخه مداخله اجتماعی و قضایی را به صورت مکمل فعال نگه می‌دارد.

همچنین برنامه‌های آموزشی، مشاوره‌ای و پیگیری پس از مداخله، که توسط تیم‌های تخصصی اورژانس اجتماعی ارائه می‌شود، از تکرار خشونت پیشگیری کرده و به اصلاح الگوهای رفتاری، بازتوانی والدین و بازسازی روابط خانوادگی کمک می‌کند. بدین ترتیب، اورژانس اجتماعی ۱۲۳ فراتر از یک مداخله اضطراری، به سازوکاری پایدار برای حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر و کاهش ساختاری خشونت خانگی تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

بررسی رویکردهای نوین پاسخ‌گویی به خشونت خانگی علیه کودکان نشان می‌دهد که هیچ سازوکار منفردی—نه پاسخ صرفاً کیفری و نه صرفاً اجتماعی—توان مدیریت پایدار این پدیده را ندارد. خشونت خانگی برخاسته از مجموعه‌ای پیچیده از نابرابری‌های قدرت، کاستی‌های

فرهنگی، کمبود مهارت‌های ارتباطی، ضعف حمایت‌های نهادی و فرسایش سرمایه اجتماعی درون خانواده است؛ بنابراین، مداخله در این حوزه نیازمند رویکردی چندسطحی، ترکیبی و هماهنگ است. در این میان، اورژانس اجتماعی ۱۲۳ به عنوان نقطه اتصال میان خدمات حمایتی و سازوکارهای قضایی، نقشی تعیین کننده در کاهش خشونت ایفا می کند. مداخله فوری آن، از تداوم آسیب جلوگیری کرده و امکان رصد، مستندسازی و ارجاع مؤثر پرونده را فراهم می سازد؛ اما اهمیت واقعی این نهاد زمانی آشکار می شود که عملکرد آن در کنار رویکرد عدالت ترمیمی قرار گیرد. عدالت ترمیمی، با باز کردن فضایی برای شنیده شدن صدای کودک، مسئولیت پذیری والد خشونت ورز، بازتوانی روانی خانواده و بازسازی روابط ازهم گسیخته، ابعادی را جبران می کند که نظام کیفری به تنهایی قادر به ترمیم آن نیست. پیوند این دو رویکرد—مداخله فوری اورژانس اجتماعی و سازوکارهای بازسازنده عدالت ترمیمی—نظامی چندوجهی می سازد که هم به حمایت فوری و رفع خطر می پردازد و هم به ترمیم زیست جهان کودک و اصلاح الگوهای رفتاری خانواده کمک می کند. در نهایت، کاهش پایدار خشونت خانگی تنها در صورتی امکان پذیر است که سیاست جنایی، خدمات اجتماعی و برنامه های تربیتی در چارچوبی هماهنگ و مبتنی بر توسعه انسانی بازطراحی شوند؛ چارچوبی که در آن، حفاظت از کودک نه یک اقدام واکنشی، بلکه بخشی از راهبرد کلان ارتقای سلامت اجتماعی و تقویت بنیان های فرهنگی خانواده باشد.

به دنبال پاسخ برای خشونت های خانگی علیه کودکان به بررسی رویکردهای عدالت ترمیمی پرداختیم و نتیجه پژوهش نشان می دهد که یکی از بهترین راهکارها برای مبارزه با خشونت خانگی علیه کودکان و کودک آزاری ها استفاده از رویکردهای عدالت ترمیمی است. عدالت ترمیمی روندی خلاق و پویا در رسیدگی به جرائم محسوب می شود که با استفاده از رویکردهای مناسب در جهت کنترل خشونت ها علیه کودکان و جبران آسیب هایی که به آن ها وارد می شود قدم برمی دارد. این نهاد در مسیر عملکرد خود نسبت به بزهکار، بزه دیده و جامعه اصول و اهداف بنیادی را دنبال می کند که دارای آثار و نتایج مثبت و مطلوب زیادی در این زمینه می باشد. با بررسی روند عملکرد عدالت ترمیمی در می یابیم که شیوه های گوناگونی برای برخورد با جرائم مختلف دارد اما در ارتباط با خشونت های خانگی علیه کودکان، برخلاف تصور ابتدائی نگارنده که موثرترین شیوه ترمیمی برای خشونت ها را میانجی گری می پنداشت، پژوهش فوق نشان داد که در جرائمی مانند خشونت های خانگی علیه کودکان به دلیل تلاش برای استحکام خانواده ها، پیشگیری از خشونت های مجدد، شناخت کافی از طرفین نزاع، برقراری صلح و آشتی بین اعضای خانواده و بازپذیر کردن شخص آزارگر نشست های خانوادگی پاسخ مناسب تری برای پیشگیری از این خشونت هاست. هم اکنون در کشورهای مختلفی از عدالت ترمیمی به عنوان یکی از مهم ترین الگوهای عدالت استفاده می شود و یا در برخی دیگر عدالت ترمیمی در مرحله آزمایش و اجرایی شدن است. با وجود آگاهی از اهمیت عدالت ترمیمی و نتایج مثبت آن، در کشورمان با کمبود زیرساخت های فرهنگی، تخصصی، اجتماعی و قانونی لازم برای استفاده صحیح از این الگوی عدالت مواجه هستیم و از عدالت ترمیمی در کشورمان هم اکنون نام و بوسته ای موجود است که به دلیل نبود بسترهای لازم به مرحله اجرایی شدن نمی رسد و به همین دلایل نهادهای ترمیمی پیش بینی شده در قانون ایران نیز نتوانسته اند در زمینه استفاده صحیح از عدالت ترمیمی موفقیت چندانی به دست آورند. واضح است که برای استفاده از عدالت ترمیمی در کشورمان ابتدا نیازمند به وجود آوردن زیرساخت های علمی، انسانی، فرهنگی و از همه مهتر پیش بینی و حمایت قانون هستیم و بدون وجود این بسترها استفاده از عدالت ترمیمی و نتایج مطلوب آن غیر ممکن خواهد بود.

پیشنهادهات

۱. برگزاری برنامه‌های آموزشی از طریق برگزاری جلسات و همایش‌ها، پخش برنامه‌های تلویزیونی مناسب، آگاهی دادن در محیط‌های ارتباطی کودکان و خانواده‌های آن‌ها در جهت شناخت حقوق کودکان و نوجوانان و چگونگی رفتار صحیح با آن‌ها و حل مشکلات آن‌ها.
۲. نظام حقوقی ایران لازم است افراد متخصص و آموزش دیده در زمینه عدالت ترمیمی تربیت نماید تا زیرساخت‌های انسانی استفاده از رویکردهای ترمیمی در ایران فراهم شود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Domestic violence against children represents one of the most pervasive and structurally embedded forms of harm within family environments, and the article situates this problem within broader socio-legal and child-development frameworks, emphasizing that the consequences extend far beyond physical injury to encompass long-term psychological, emotional, and social disruptions for victims. The abstract and introductory sections highlight that children's trust, security, and socio-emotional development are deeply compromised when violence originates from caregivers—individuals who, due to kinship, attachment bonds, and dependency structures, are expected to provide safety rather than inflict harm. The text stresses that despite long-standing reliance on punitive criminal justice models, such frameworks have repeatedly failed to prevent recurrence, break cycles of familial hostility, or rebuild damaged relational systems. The discussion around the limits of punitive responses is reinforced by empirical observations that children often experience secondary victimization when forced into adversarial legal processes lacking trauma-informed safeguards. The article argues that emerging restorative justice perspectives offer meaningful potential for shifting from punishment-centered interventions toward relational repair, responsibility-taking, and psychosocial healing. Citing global research and child-protection frameworks, including findings that most violence experienced by children is perpetrated by individuals within their immediate daily lives (Pinheiro, 2006), the study positions restorative justice not merely as an alternative to punitive measures but as a structurally different paradigm capable of addressing relational, emotional, and developmental harms that conventional criminal justice mechanisms often ignore. The authors further underscore that the hidden nature of domestic violence—frequently unreported, normalized, or concealed within private spheres—necessitates responses that can penetrate familial dynamics, empower victims, and reduce risks of retaliation or further trauma, challenges that traditional punitive models alone cannot adequately mitigate.

Building on this conceptual grounding, the article provides an extensive analysis of the complex etiology of domestic violence against children, demonstrating that factors such as parental ignorance, deficit in child-rearing skills, intergenerational patterns of violence, socio-economic stress, and structural poverty contribute directly to both the prevalence and severity of abusive behaviors. The authors emphasize that lack of awareness regarding children's rights, inadequate dissemination of educational content through major media platforms, and societal misconceptions—particularly the belief that corporal punishment is a legitimate form of discipline—significantly

increase the likelihood of abusive practices. The text references international and national standards for child protection, including definitions by the World Health Organization and provisions of the Convention on the Rights of the Child, illustrating that violence encompasses physical, psychological, emotional, sexual, and neglect-based harm. Empirical indicators provided in the article, such as the documented cases of abuse, sexual violence, child killings, and suicides, illustrate not only the magnitude of the problem but its increasing visibility amid broader human-rights monitoring efforts. The authors argue that poverty exacerbates vulnerability, as families experiencing economic hardship often face increased stress, inadequate living conditions, child labor exploitation, deprivation of education, and reduced access to support services—all of which heighten the risk of violence. In describing these causal dynamics, the article highlights statutory frameworks within Iranian law concerning the protection of children and adolescents, noting provisions related to hazardous labor, denial of education, and economic exploitation. These discussions collectively justify the necessity of interventions that extend beyond penal sanctions to include educational, psychosocial, and community-driven support for families.

The core analytical contribution of the article revolves around its thorough explanation of restorative justice as a philosophical and procedural framework that centers dialogue, voluntary participation, community engagement, accountability, and collective problem-solving. The authors detail how restorative justice interrupts cycles of violence by fostering conditions under which offenders meaningfully confront the harm they have caused, victims articulate their needs and suffering, and community members participate in crafting reparative solutions (Mashayekh, 2018). Drawing upon restorative justice scholarship and empirical evidence, the article asserts that child victims benefit substantially when restorative processes validate their experiences, recognize their suffering, and provide assurances against re-harm. For offenders—particularly parents or guardians—restorative interventions can activate empathy, remorse, and internal motivation for behavioral change, thereby reducing the likelihood of recidivism. The article explicitly contrasts this model with traditional punitive responses that, while necessary for deterrence in severe cases, may escalate familial tensions, provoke retaliatory violence after release, or exacerbate the psychological burden on both victims and offenders. It further highlights that restorative justice models reduce the likelihood of secondary victimization by avoiding adversarial legal processes and by focusing on safety, relational repair, and empowerment. The authors support their claims through reference to studies showing that restorative interventions are capable of breaking entrenched cycles of abuse, mitigating fear of future harm, and increasing victims' sense of security (Hosseini Nejad, 2019). These findings collectively demonstrate that restorative justice directly addresses the emotional, psychological, relational, and developmental dimensions of domestic violence.

The article proceeds with an in-depth review of specific restorative processes—including mediation, family group conferencing, and restorative circles—emphasizing their shared foundations and distinct procedural characteristics. It notes that any restorative process involving voluntary engagement among victims, offenders, and affected community members constitutes a restorative mechanism (Shiri, 2006a, 2006b, 2009). Mediation receives substantial attention, as it is historically one of the earliest and most widely adopted restorative programs. The authors outline how mediation encourages offenders and victims to narrate events, express emotions, articulate harms, and negotiate reparative actions. They trace the history of mediation to its formal introduction in Canada in 1977, later adopted widely throughout North America and Europe, and emphasize that mediation has roots in longstanding traditions of communal dispute resolution (Yaghoubi Doost & Enayat, 2014). The article references research indicating that mediation significantly increases victim

satisfaction, offender accountability, and the likelihood of full compensation, achieving success rates substantially higher than punitive justice mechanisms. It also underscores the mediator's role as a neutral facilitator—not a judge—whose responsibilities include guiding dialogue, encouraging emotional expression, clarifying expectations, and supporting mutually acceptable agreements (Kerstin, 2008; Samavati Pirouz, 2006). The authors distinguish between direct and indirect mediation methods, explaining that in sensitive cases such as sexual assault, mediators may conduct separate sessions or rely on written communication to protect victims' emotional safety (Va'ez, 2016). Through these descriptions, the paper emphasizes that mediation's adaptability, voluntary structure, and relational focus make it a promising tool for addressing intrafamilial violence.

Beyond mediation, the article highlights the distinctive advantages of family group conferences and restorative circles, arguing that these methods may be particularly well suited for responding to violence against children because they involve a wider network of supporters, such as relatives, teachers, neighbors, and social workers, who collectively contribute to accountability, emotional support, and long-term behavioral change. Family group conferences, in particular, leverage social bonds and collective wisdom to identify pathways to healing, ensure emotional reinforcement for victims, and promote sustained commitment from offenders to uphold behavioral change. Studies cited in the text document substantial reductions in child maltreatment following participation in family group conferences, including a reported 50 percent decrease in domestic violence in the year following conference participation (Pinheiro, 2006). Restorative circles—sometimes referred to as healing circles or peacemaking circles—incorporate both community members and judicial stakeholders, blending restorative and traditional justice elements to craft agreements centered on healing, restitution, and reintegration. The article describes how circles invite each participant to speak, acknowledge harm, explore root causes, and collaboratively design solutions that ensure safety, strengthen relationships, and prevent recurrence. The presence of social workers and knowledgeable community members enhances the educational dimension of restorative processes by offering informed guidance to families and modeling healthier conflict-resolution practices. According to the authors, these methods promote more sustained outcomes than mediation alone, because they harness broader networks of emotional, cultural, and practical support and therefore more effectively address the relational and systemic nature of family violence.

In synthesizing these findings, the extended analysis concludes that restorative justice provides a multidimensional, context-sensitive, and healing-oriented framework for responding to domestic violence against children—a framework capable of addressing deficiencies in traditional punitive systems and intervening in the emotional, relational, and structural dynamics that perpetuate harm. The article's overarching contribution lies in demonstrating that restorative processes enable victims to reclaim agency, offenders to assume responsibility, and families to rebuild trust, all while strengthening community engagement and preventing intergenerational transmission of violence. It affirms that voluntariness, empathy development, structured dialogue, and communal participation are essential elements of successful restorative outcomes, particularly in environments where children's vulnerability and dependency create unique risks. Ultimately, the article proposes that an integrated model—one that strategically combines criminal accountability with restorative interventions—offers the most promising pathway for reducing harm, rebuilding family systems, and promoting long-term child well-being.

The study ultimately underscores that domestic violence against children cannot be resolved through punishment alone, because the harm it produces is fundamentally relational, emotional, and developmental. Restorative justice offers a unique capacity to rebuild damaged family relationships,

empower victims, and motivate offenders toward meaningful behavioral change. By creating structured spaces for dialogue, accountability, and collective problem-solving, restorative mechanisms can interrupt cycles of violence more effectively than punitive measures on their own. The extended analysis demonstrates that when communities, families, and support systems actively participate in the healing process, interventions become more sustainable, children regain a sense of safety, and families acquire healthier patterns of communication. The article concludes that the most effective response to domestic violence is a hybrid model that incorporates both the firmness of criminal law and the rehabilitative strengths of restorative justice. Such an approach promises not only to address immediate harm but also to cultivate long-term resilience, harmony, and safety within families and society.

References

- Hosseini Nejad, B. (2019). Investigating the Foundations, Principles, and Programs of Restorative Policing (Police Mediation). *Scientific Quarterly of Law Enforcement Knowledge of Kermanshah*.
- Kerstin, S. F. (2008). Violence Against Children (A Review of Global Thought and National Action to Protect Children from Harm). *Human Rights Journal*, 3(2).
- Mashayekh, P. (2018). Restorative Justice Mechanisms in Family Crimes. The 1st International Conference on Interdisciplinary Studies in Management and Engineering,
- Pinheiro, P. (2006). *Report of the Independent Expert for the United Nations Study on Violence Against Children*.
- Samavati Pirouz, A. (2006). *Restorative Justice: Gradual Adjustment of Criminal Justice or its Change*. Negah Bineh Publications.
- Shiri, A. (2006a). Paradigms of Criminal Justice: Retributive Justice and Restorative Justice. *Legal Quarterly*(74).
- Shiri, A. (2006b). Restorative Justice Processes. *Crime Prevention Studies Quarterly*.
- Shiri, A. (2009). Dignity-Oriented Treatment of the Victim: Granting Authority in the Prosecution and Investigation Stage. In A. H. N. Abrandabadi (Ed.), *New Developments in Criminal Sciences*. Mizan.
- Va'ezi, K. (2016). The Lived Experience of Children Regarding Domestic Violence. *Counseling Research Journal*, 15(58).
- Yaghoubi Doost, M., & Enayat, H. (2014). Investigating the Relationship Between Parental Child-Rearing Methods and Domestic Violence Against Children in Ahvaz. *Strategic Research on Security and Social Order*, 3(2).